

سرسخن

این شماره نظم نوین را اختصاص به بحث درباره اخلاق اجتماعی و جایگاه آن در فلسفه مارکسیستی داده‌ایم. انگیزه و راهنمای اولیه ما در طرح این بحث، انقلاب ایران و پی آمدهای سیاسی آن بوده است. اما تحولات اروپای شرقی و انحطاط سیاسی - اخلاقی احزاب کمونیست این کشورها شواهد جدیدتری هستند که بحران اتیکال فلسفه مارکسیستی را به نمایش می‌گذارند. برپا شدن دیوار برلین و فرو ریختن امروزی آن، ممنوع شدن حزب کمونیست در رومانی و سایر رویدادهای اردوگاه سوسیالیسم نشان دهنده بحران اخلاقی است که به نحو ظریفی به دستاوردها و پشتوانه‌های سیاسی و اقتصادی این ممالک مربوط می‌باشد.

در ایران نیز اخلاق اجتماعی بطور کلی تحت تأثیر نسبیّت زدگی بوده و نگاه به هدف نهائی توجیه‌گر و مبین هر گونه وسیله‌ای می‌باشد. به عبارت دیگر شناوری و نسبیّت رابطه میان هدف و وسیله ناشی از نوعی درک تئوریک از تاریخ و مسائل اجتماعی است که عملکرد آنرا در روشنفکران ایران مشاهده کرده‌ایم. صمد بهرنگی یکی از منابع ادب و اخلاق اجتماعی معاصر است که تأثیر عمده‌ای بر نسل "انقلاب سفید" داشته است. بحث ما درباره صمد بهرنگی به هیچ وجه نقد ادبی نیست بلکه هدف ما کاویدن رواق‌ها و دیسکورس‌های فکری روشنفکران ایران (به ویژه چپ) در ربط با کاروند بهرنگی است. ارائه چنین مباحثی نه تصفیه حساب با این و آن و نه "چوب زدن مردگان"، بلکه به قول نیما پوشیج "ریختن آب است در خوابگاه مورچگان".

نامه به نظم نوین

جناب آقای صنعتکار

با سلام و آرزوی موفقیت شما، مقاله‌ای از حضرتعالی که در مجله نیمه دیگر نوشته بودید بر حسب تصادف خواندم. پس از پرسش و جستجو به نظم نوین دسترسی پیدا کردم و این دو سه روز اخیر را سرگرم مطالعه دفترهای هفتم و هشتم هستم مقاله آقای نوید را راجع به جلال آل احمد خواندم. قبلاً باید عرض کنم که سالیان دراز عضو کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی بودم. در طیف چپ، در تلاش ایجاد حزب طراز نوین، با همان شکل و شمایل که شما خیلی زیبا تعریف فرموده‌اید "روشنفکران چپ با کاپشن‌های سربازی و سبیل‌های پر پشت و قیافه‌های از خود راضی" یک عمر جناب آقای صنعتکار پریشان گفته و شنیده‌ام. زبانم زبان کنفدراسیونی مخلوطی از فارسی و آلمانی با لغاتی سخت مهجور بود. تمام دانش ما به قول یکی از دوستان خلاصه‌ای از مجله‌های دنیا، مسائلی بین‌المللی، روزنامه ستاره سرخ و توده و... 40 جلد آثار مارکس و انگلس و در همین حدود کلیات لنین و کمی روزا لوکزامبورگ و گرامشی و پلخانف، دو سه جلد از احسان طبری و... اگر هم چیزی از قلم افتاده باشد تأثیری در اصل مطلب ندارد چون 40 جلد کلیات لنین را می‌توان در دو سه جلد خلاصه کرد. بهر صورت در جستجوی مسائل حاد جنبش بودیم که انقلاب شد و آمد به سر ما آنچه که شما بهتر از بنده با خبرید. فکر می‌کردم جماعت با شرم از گذشته، در رفتار و کردار و نوشتارشان تجدید نظر خواهند کرد. نو خواهند آورد که نور را حلاوتی است دگر، ولی متأسفانه آرزوئی است غیر قابل امکان. همان در و همان پاشنه معروف. از خواندن مقاله نوید قلبم گرفت. این همه پریشان گوئی و اداهای عجیب و غریب درآوردن! الله و اکبر. ایشان تا آنجائی که برایشان مقدور بوده زبان فارسی را غیر قابل فهم و

مشکل کرده‌اند. تصادفی نیست که از همتای دیگرشان بامدادان هم یادی کرده‌اند که آن جناب هم دست کمی از ایشان ندارند. مگر چه بر سر زبان فارسی آمده است که حتی راجع به جلال آل احمد هم نمی‌توان به این زبان چیزی نوشت. اگر قصد ترجمه‌ای از آثار ویتگنشتاین و کارناپ بود، می‌شد گفت فارسی‌گشش بحثی راجع به منطق و فلسفه جدید را ندارد. ولی آخر جلال آل احمد چرا؟ در هر گوشه‌ای از دنیا چند نفری با هزار زحمت نشریه منتشر می‌کنند که غیر از خودشان کسی این مجلات را نمی‌خواند. اگر هم کسی علاقه‌ای داشته باشد کافی است که چند ساعتی با مقالاتی از قبیل مقاله جناب آقای نوید کلنجر برود که عمری از هر چه مجله است بیزار می‌شود.

مقاله شما را بیژن حکمت می‌خواند و شما هم او را به بحث دو نفره دعوت می‌کنید. تو گوئی که بغیر از آقایان بیژن حکمت، حمید شوکت، ف. صنعتکار، بامدادان، نوید و چهار پنج استاد روشنفکر، دیگر کسی آدم نیست. ده سال از انقلاب می‌گذرد. به مجلات خارج از کشور نگاه کنید. هیچ گونه تفاوتی با مجلات قبل از انقلاب خارج از کشور ندارند. مثل اینکه هزاران هزار انسان شریف تیرباران نشده‌اند. جنگی مملکت را ویران نکرده است و استبداد بیداد نمی‌کند.

اگر قبل از انقلاب خسرو گل‌سرخي را داشتیم، امروز شهید گلگون کفن نیوشا فرهی را داریم. دیروز سازمان انقلابی کارنامه جنبش کمونیستی ایران را می‌نوشت، اما امروز مجله نظم نوین این مهم را عهده دار شده است. آنقدر از داستان‌های کمینترن و حزب کمونیست و "روشنفکر کیست" نشخوار کردیم که جانمان به لب رسیده. تازه وقتی هم که راجع به روشنفکران مقاله‌ای نوشته می‌شود غیر از مارکس و پلخانوف و لنین و تروتسکی و گرامشی دیگر کسی محل اعتنا نیست. یعنی در این 150 سال همه بیکار نشسته‌اند و میدان را برای حضرات بالا خالی گذاشته‌اند. مثل امریکائی‌هایی که از دویست سال تاریخشان دویست هزار فیلم بخورد خلق الله داده‌اند. ما هم از هر جمله هر آدم پرخاشگر و عبوسی هزاران بار استفاده کرده‌ایم. بس کنید که روزگارمان سیاه شد. 25 سال هر مجله‌ای را باز می‌کنی حدیث مارکس است و لنین، این اواخر گرامشی و پلخانف و چند کهنه مبارز دیگر. آقای نوید هم با مسخره و پوزخند از فریدون آدمیت یاد می‌کند که نماینده بورژوازی ایران است و در آینده حتماً خدمت ایشان خواهید رسید. از آل احمد در مقابل فریدون آدمیت دفاع کردن! کجا زندگی می‌کنیم؟ فرق آل احمد خرده بورژوا با آن چپ‌های سبیل کلفت چیست؟ یکی می‌گوید نثر آل احمد تلگرافی بود، بنده عرض می‌کنم نخیر شعاری بود، تمام عمرش شعار داد، از حزب توده شروع کرد و بدامان شیخ فضل الله افتاد.

ما از بی‌آدمی بیچاره شدیم. آل احمد کیست که ده سال بعد انقلاب هنوز محل اعتنائی باشد؟ آقای نوید حتی اگر ندانسته و نخواسته بخواند دانسته‌های خود را به رخ ما بکشد، باید عرض کنم که برای حل‌الجی اندیشه‌های جلال آل احمد، از ارسطو و تورات و مسیحیت و اسلامیت شروع کرده، سه هزار سال تاریخ عقلی بشر را به کمک گرفته و تازه چه؟ جای فریاد در نوشته ایشان عجیب خالی است. دست مریزاد...!

آقای صنعتکار عزیز، من این دو سه خط را از روی علاقه به ایران نوشتم. عزیزی را از دست داده‌ام، درد وطن جانم را می‌سوزاند و تشویش دلم را آزار می‌دهد... قصد جنگ و ستیز نداشتم. در لوس آنجلس شاهیان 12000 نفر را به خیابان کشیده‌اند و صحبت از 50000 هزار نفر است که در آینده خواهند آمد. ده‌ها هزار مردم دنبال رضا پهلوی سینه می‌زنند و متأسفانه از مبارزان واقعی خبری نیست. هر کدام در گوشه‌ای مرده ریگ حزب توده ایران را بدوش می‌کشند. میدان خالی است... شرممان باد...!

اراتمند شما، محمود ساسان